**حاشیه ای بر بیتی از بوستان و گلستان**

**شهیدی، سید جعفر**

استاد بزرگوار جناب آقای دکتر یوسفی-متعنا الله بطول بقائه-در دوران زندگی علمی‏ خود-که ان شاء الله سالهای سال پاینده باد-برای مشتاقان و جویندگان ادب منشأ خیر و منبع‏ برکت بوده‏اند.مقاله‏هایی نوشته و کتابهایی تصحیح کرده‏اند،که هریک نمونه‏ای از فضل،دقت، حسن سلیقه و تتبع وسیع ایشان است.از جملهء این آثار در دههء اخیر تصحیح انتقادی گلستان و بوستان‏ سعدی است.در تهیهء این دو اثر چنان‏که شیوهء علمی محققان است،متن را براساس کهن‏ترین‏ نسخه‏ها فراهم آورده‏اند.سپس نسخه بدلها توضیح‏ها و فهرست‏های لازم را بر آن افزوده‏اند.خدایشان‏ پاداش دهد.و بر توانشان بیفزاید،تا در آینده هم‏چنین آثاری را منتشر کنند و طالبان و علاقمندان را بیش از پیش بهره‏مند فرمایند.

اکنون که مجلهء محترم کلک یکی از شماره‏های خود را به نام این استاد بزرگوار زینت‏ می‏دهد برای اینکه عرض ارادتی به محضرشان شده باشد دو نکته را چون حاشیه‏ای بر ذیل بوستان و گلستان مصحح ایشان می‏افزایم.

لگدکوبی بام دماغ

در بوستان سعدی ضمن حکایت صاحب‏نظر پارسا چنین آمده است:

قفا خورد از دست یاران خویش‏ چو مسمار پیشانی آورد پیش‏ خیالش چنان بر سر آشوب کرد که بام دماغش لگدکوب کرد

معنی بیت فی الجمله روشن است از پریشانی خیال دیوانه شد.و یا چنان‏که استاد یوسفی‏ نوشته‏اند«مغزش پایمال گردید»لیکن برای خواننده این پرسش پیش می‏آید که چرا سعدی از دیوانگی به پایمال شدن مغز تعبیر کرده است.

لطف این تعبیر را«اگر بتوان آن را لطف نامید»کسانی می‏دانند که در خانه‏هایی با پشت‏ بام کاهگلی زندگی کرده باشند.و آنان‏که از نعمت پشت بام اسفالته و یا موزائیکی برخوردارند، شاید به نکته‏ای که شاعر از این ترکیب در نظر داشته پی نبرند.ما که سالهای کودکی و نوجوانیمان‏ در چنان خانه‏ها می‏گذشت می‏دیدیم آفتاب تند تابستان کاهگل را می‏شکافد و با نخستین باران‏ پاییزی آب از سقف خانه سرازیر می‏شود و یا به اصطلاح آب چک پدید می‏آید.آنها که پول داشتند هر سال بام اندود را نو می‏کردند و آنها که دستشان تنگ بود بایستی توبره‏ای پر از نمک به بام‏ ببرند و نمک را در شکافها بریزند و با لگد،آن شکافها را بکوبند تا نمک و خاک باهم مخلوط شود و سفت گردد و ریزش آب قطع شود.البته بعضی‏ها که بام غلطان داشتند از رنج گلد کوفتن‏ آسوده بودند.

خوب حالا باید به نکته دیگری که همه با آن آشنائید توجه کنیم:

می‏دانیم که دارندگان اختلال دماغی را خشک مغز می‏گویند،یعنی آب از بینی آنها نمی‏چکد.پس‏ معنی بیت این خواهد بود که خیال چنان بر او فشار آورد که آب مغز او خشک گردید مانند بامی‏ که لگدکوب کرده باشند و نم ندهد.

بد نیست این داستان را هم اضافه کنم که سالها پیش که در عراق بودم چنانکه رسم‏ شهروندان است بین دو تن تعصب شهری در گرفت یکی از آن دو به دیگری گفت دستمالی دستت‏ بگیر و در صحن بایست و از هرکه وارد شد بخواه تا در آن فین کند عصر خواهی دید دستمال‏ خشک است می‏خواست بگوید همشهریهای شما همه دیوانه‏اند.

این نکته را پس از انتشار بوستان آقای دکتر یوسفی با ایشان در میان نهادم و پذیرفتند.

پسر نوح یا همسر لوط

آن سالها ما بچه مکتبی‏ها نزد معلم یا به تعبیر دقیق‏تر«جناب میرزا»:گلستان سعدی‏ می‏خواندیم این بیت را چنین تعلیم می‏دادند:

پسر نوح با بدان بنشست‏ خاندان نبوتش گم شد

بعدها که گلستان مرحوم قریب منتشر شد نیم بیت اول چنین ضبط شده بود:

«با بدان یار گشت همسر لوط»و چنانکه استاد یوسفی مرقوم داشته‏اند همهء نسخه‏های قدیمی‏ بدین ضبط است.البته اعتماد بر اقدم نسخ امری درست و در بیشتر مواقع نزدیک به واقع است و رعایت احتیاط چنین تبعیتی را الزام می‏کند،اما در صورت پذیرفتن ضبطی چنین پرسشی پیش می‏آید:

ما می‏دانیم سعدی در سرودن این بیت مانند بسیاری از بیت‏های گلستان و بوستان از قرآن‏ کریم الهام گرفته است.پس باید نخست آیه‏های قرآن را که دربارهء زن لوط و پسر نوح است بررسی‏ کنیم شاید ما را یاری کند.آنچه دربارهء زن لوط در قرآن کریم می‏بینیم این است:

فأنجیناه و أهله الا امرأ ته کانت من الغابرین

(اعراف:83)

و لا یلتفت منکم احدا لاامرأ تک انه مصیبها ما اصابهم

(هود:81)

الا امراته قدرنا انها لمن الغابرین

(الحجر:60)

فنجنیاه و اهله اجمعین الا عحجوزا فی الغابرین

(170 شعرا)

فأنجنیاه و أهله الا أمراته قد دناها من الغابرین

(نمل:57)

لننجینه و أهله الا امرأته کانت من الغابرین

(عنکبوت:32)

انا منجوک و أهلک الا أمراتک کانت من الغابرین

(عنکوبت:33)

اذ نجیناه و أهله اجمعین الا عجوزا فی الغابرین

(134-135 صافات)

ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة نوح و امراه لوط کانتا تحت عبدین من عباد ناصالحین فخانتا هما فلم‏ یغنیا عنها من الله شیئا

(تحریم:10)

مفاد این آیه‏های کریمه این است که زن لوط جزء کسانی است که به عذاب الهی گرفتار شدند و اشارتی بدانکه او از خاندان نبوت نیست نیامده بلکه برعکس آیه‏های 83 اعراف و 170- 171 شعراء و 57 نمل و 32 عنکبوت و 134-135 صافات او را از اهل لوط به شمار می‏آورد ولی جزء مستحقان عذاب می‏داند.پس جزء خاندان نبوت بودن او مسلم است.مگر اینکه مستثنی را منقطع فرض کنیم که خلاف ظاهر است.اما در مورد پسر نوح چنین نیست.چنانکه در آیه چهلم تا چهل و هفتم سوره هود می‏بینم؛خداوند به نوح می‏فرماید از هر نر و ماده دو تا و کسان خود را در کشتی سوار کن!و چون طوفان برمی‏خیزد،نوح به پسرش می‏گوید با ما سوار شو و از غرفه‏شدگان‏ مباش!و او می‏گوید،به کوه پناه می‏برم.نوح در پاسخ وی گوید هیچ چیز نمی‏تواند مانع فرمان‏ خدا شود و موج میان نوح و پسرش درمی‏آید و پسر نوح غرقه می‏شود.نوح به خدا می‏نالد که پسر من از خاندان من است و وعده تو راست است.پاسخ می‏شنود که او از خاندان تو نیست او کرده‏ ناشایسته‏ای است و نوح از درگاه خدا آمرزش می‏خواهد.این آیه صراحت دارد که پسر نوح از خاندان نبوت نیست.و باز آنچه ارجح بودن پسر نوح را نشان می‏دهد سروده مولاناست و هیچ بعید نیست که یکی از دیگری متأثر باشد:

گفت حق نی بل که لا انساب شد دهد و تقوی فضل را محراب شد این نه میراث جهان فانی است‏ که به انسابش به یابی جانی است‏ بلکه این میراث‏های انبیاست‏ وارث این،جان‏های اتقیاست‏ پور آن بو جهل شد مؤمن عیان‏ پورهء آن نوح شد از گمرهان

دفتر دوم بیت‏های 402-3399

حال که سخن از پسر نوح به میان آمد بد نیست این داستان را به که لطیفه همانندتر است تا به واقعیت تاریخی بیفزایم تا خاطر خوانندگان را گشایشی دست دهد.

ابن عبدریه نوشته است:

حجاج سورهء هود را می‏خواند چون بدین آیه رسید.

«قال یا نوح انه لیس من أهلک انه‏ عمل غیر صالح»

درماند که عمل را به مضاف بخواند یا با تنوین یکی از نگهبانان را گفت کسی را بیاور که قراءت قرآن بداند.چون نگهبان قاری را حاضر کرد حجاج از جای خود برخاسته و رفته‏ بود.نگهبان قاری را به زندان افکند و او را فراموش نمود.پس از شش ماه حجاج زندانیان را بازرسی می‏کرد او را دید و پرسید:

-برای چه به زندان افتاده‏ای؟

-بخاطر پسر نوح،حجاج دانست داستان چگونه بوده است و دستور آزادی او را داد.